بازگشت سرزده شوهر به خانه، راز خیانت زن را برملا کرد

19 دی 1403

مردی که به عشق زندگی با دختری پولدار راهی ترکیه شده بود، بعد از اینکه به خیانت همسرش پی برد، در باتلاقی از تباهی فرو رفت.

چهارسال بیشتر نداشتم که پدرم هنگام کار در یک ساختمان درحال احداث از ارتفاع سقوط کرد و جان سپرد. از آن روز به بعد بدبختی های من در حالی رقم خورد که مادرم به دلیل شرایط نامناسب اقتصادی با مرد پولدار هموطن خودمان ازدواج کرد و من و خواهرم را هم به خانه آن مرد برد؛ ولی او از همسر اولش ۹ فرزند داشت و مدام در حال دعوا و مشاجره بودند.

زمانی که به ۱۲سالگی رسیدم، دست خواهر۹ساله ام را گرفتم و به منزل پدربزرگم پناه بردم. خودم نیز نزد یکی از دوستان پدربزرگم به یادگیری سیم‌کشی برق ساختمان مشغول شدم. در حالی که به ۱۷ سالگی رسیده بودم، روزی پای بساط دیگر کارگران ساختمانی نشستم و با آن ها برای مصرف موادمخدر همراه شدم.

مرکز مشاوره حال خوب

خیلی زود صاحب کارم متوجه اعتیادم شد و مرا از آن جا بیرون انداخت. بعد از مدتی بیکاری با دورریزهای پارچه مبلی کیف های زیبایی می ساختم و آن ها را در بازار می فروختم؛ ولی یک روز که به خاطر مصرف شیشه دچار تشنج شده بودم کنار خیابان افتادم و چند ساعت بعد خودم را روی تخت

مرکز ترک اعتیاد دیدم.

به همین خاطر تا یک سال مواد را کنار گذاشتم و زمانی که مادرم جشن ترک اعتیادم را گرفت، به دختری دل‌باختم که پدر پولداری داشت و خانواده اش مخالف ازدواج ما بودند؛ اما من در ۱۹ سالگی عاشق «بهاره»بودم و رهایش نکردم تا این که بالاخره پدرش رضایت داد و از ما خواست از ایران به ترکیه برویم. او همه مخارج مهاجرت را پرداخت و من و «بهاره» زندگی جدیدی را در ترکیه آغاز کردیم. آن جا من در منزل بزرگ ویلایی باغبان شدم اما با به دنیا آمدن پسرم دیگر درآمدم کفاف زندگی را نمی داد.

در این شرایط به یک شرکت ساختمانی معرفی شدم و در قسمت برق ساختمان های درحال احداث کار می کردم ولی محل کارم در یک شهر دیگر بود؛ به همین خاطر هر ۲ هفته یک بار به منزلم می آمدم تا در کنار همسر و فرزندم باشم.

- اما یک روز وقتی سرزده وارد خانه ام شدم تا همسرم را غافلگیر کنم، ناگهان او را در کنار مردی غریبه دیدم که صدای خنده هایشان فضای اتاق را پرکرده بود. در یک لحظه با آن مرد درگیر شدم ولی او با همکاری همسرم از خانه فرارکرد.دیگر نمی توانستم به این زندگی مشترک ادامه بدهم به همین دلیل به ایران بازگشتیم و بعد از چندماه از «بهاره» جدا شدم و سرپرستی پسرم را هم به او سپردم.

دوباره در حالی به خانه پدر بزرگم بازگشتم که بیکار بودم و پولی برای مخارج زندگی نداشتم. در همین روزها با دختری آشنا شدم که برای کمک به پدربزرگم گاهی به منزل آن ها رفت وآمد داشت و به آن ها سر می زد .

وقتی دیدم «ستاره» دختری بسیار مهربان است، او را از خانواده اش خواستگاری کردم . «ستاره» در مجالس عروسی، عکاسی می کرد و این گونه با موافقت خانواده اش ما زندگی مشترکمان را در یک اتاق سرایداری آغاز کردیم چرا که من بعد از ازدواج، نگهبان یک مجتمع مسکونی شده بودم.

روزهای خوش زندگی به سراغم آمده بودند و خودم را خوشبخت ترین آدم روی زمین می دانستم ولی یک روز به خاطر وسوسه های بیهوده به سراغ دوستان قدیمی ام رفتم و با تعارف اولین سیگار، مقداری هم شیشه خریدم و شروع به مصرف کردم بدون آن که به عواقب آن و گذشته ام فکر کنم!

این مرد۳۸ ساله در ادامه سرگذشت خود به کارشناس اجتماعی کلانتری شهید نواب صفوی مشهد گفت: چندماه گذشت و در حالی که بار دیگر در مرداب اعتیاد افتاده بودم، مدیر ساختمان متوجه ماجرا شد و مرا از محل کارم(سرایداری)اخراج کرد.

باردیگر سرپناهم را از دست دادم و بازهم به خانه پدربزرگم رفتم . در این وضعیت «ستاره» هم از من طلاق گرفت چرا که به خاطر مصرف شیشه، دچار توهم می شدم و او را به شدت کتک می زدم. با رفتن «ستاره» روزهای تلخ و وحشتناک من دوباره آغاز شد.

حالا برای تامین هزینه های اعتیادم به سرقت از خودروها روی آورده بودم که روزی هنگام دستبرد به

یک پراید مدل پایین به چنگ نیروهای گشت نامحسوس کلانتری افتادم و دستگیر شدم؛ اما ای کاش ...

با صدور دستوری ویژه از سوی سرهنگ علی ابراهیمیان(رئیس کلانتری شهید نواب صفوی مشهد) تحقیقات ماموران تجسس برای کشف سرقت های دیگر این مرد شیشه ای ادامه یافت.